

هنوز عقربه‌های ساعت در تب و تاب رسیدن به دوازده بود که وارد تریا شد. کتابهایش را روی میز گذاشت، اسکناسی درآورد و گفت: «آقا لطفاً به سیگار». چند نفر زیر پنجره‌ایی که از پشت با میله‌های ضخیم محافظت می‌شد نشسته بودند و غذا می‌خوردند. فروشنده که موهای جو گندمیش میرفت تا کم پشت شود پولهایش را می‌شمرد؛ برگشت و با دیدن چهره گرفته مشتری به آرامی از قفسه پشت سر سیگاری به او داد؛ مکتی کرد و بعد پاکت نیمه خالی را به روی میز کنار دستش پراند. هنوز شمردن بقیه پولها را از سر نگرفته بود که باز نگاهش به او افتاد. اینبار کبریت می‌خواست. فروشنده سرش را کج کرد و لحظه‌ای به سرامیک‌های کف خیره ماند؛ بعد اسکناسها را به دخل گذاشت و گفت: «خانم کی باشند که اینقدر دستور میدند؟! مشتری با تعجب گفت: «این که چیز زیادی نیست، به نخ سیگار دادیند خوب حالا کبریتش هم بدیند لطفاً» بعد سیگار را میان انگشتانش جابجا کرد و منتظر ایستاد. فروشنده دستش را در طلب سیگار فروخته شده دراز کرد: «بده من اون سیگارو خانم ...». نیم خیز شد و به سرعت آنرا از میان انگشتان او بیرون کشید: «چه معنی داره به دختر سیگار بکشه؟ بتو هم میگن دانشجو؟» بناگاه دنگ دنگ ساعت دیواری شنیده شد. آشپز همبرگری در روغن ماهیتابه انداخت؛ صدای جلز بلز آن بلند شد، دستانش را با پیشبند چربی بسته‌اش پاک کرد و جلوی پیشخوان، زیر صف بلندی از رزمنده که در پوستر روی دیوار دیده می‌شد ایستاد. ته صف در خاکستری تیره محو بود. گفت: «ما که نمی‌گیم نکش خانم، بکش؛ اما به جانی برو که کسی نبینه همین» بعد پیچ رادیوی کنار میز را چرخاند. دختر با چهره‌ای برافروخته قدمی به جلو برداشت. خواست تا چیزی بگوید اما با شنیدن صدای اخبار جا خورد، گفت: «خاموش کنید اون رادیو را». اشک در چشمانش حلقه زد. کتابهایش را برداشت و از آنجا خارج شد. جوانها نشسته بودند و حیرت زده به درب لولائی تریا نگاه می‌کردند که تکان می‌خورد. یکی از آنها ایستاد و از پنجره دختر را دید که جلوتر از درب زنجیر شده سینما، پشت ساختمان دانشکده‌ها ناپدید شد. کنار پیشخوان رفت، آشپز در حال پیچیدن غذا آهسته می‌گفت: «دیشب حمله بوده ... شاید ...». جوان به دوستش نگاهی انداخت، به دیگری اعتراض می‌کرد که نباید با او اینطور رفتار می‌کردند. به پوستر روی دیوار خیره ماند. زیر لب از خود پرسید: «واقعاً حق با کیه؟». فروشنده در حالی که بشقابی به دست داشت جلو آمد و گفت: «غذاتون حاضره آقا».